



پیغام عشق

قسمت نهصد و نهم





به نام خدا

وقتی مهاجرت می‌کنیم به یک راهنما نیاز داریم، وگرنه آسیب می‌بینیم و گم می‌شویم. راهنما و قلاوُز ما در سفر دنیا کیست؟ ما گم‌شدگان روزگاریم، بدون قلاوُز نمی‌توانیم راه اصلی زندگی را پیدا کنیم، راهنما و قلاوُز من مولانای جان است. باید ادب داشته باشیم و با قلاوُزمان بسازیم، اگر می‌گوید: در مقابل سر زندگی بی سر شو، باید درس بی سر شدن را بیاموزیم، مولانا جامع‌ترین، دلسوزترین پیشوا و قلاوُز بشر است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۱۹۴

چند خانه گم کنی و یاوه گردی گرد شهر؟

ور ز شهری نیز یاوه با قلاوُزی بساز

مولانا جوهر زندگی را به سادگی و روانی در جانمان می‌فشاند تا گم نشویم و دنبال راه درست برویم. چند نمونه از ابیات قدرتمند مولانا را تکرار می‌کنیم:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۵۵

سایه و نور بایدت، هر دو بهم ز من شنو

سر بنه و دراز شو پیش درخت اتقوا

مولانا می‌فرماید: حرفم را بشنو، هرچند هنوز در جسم هستیم، ولی سایه من ذهنی همیشه در کمین ماست، اگر این سایه را از درخت پرهیز بگیریم، سر من ذهنی خم می‌شود و ما با آسودگی دراز می‌کشیم و از نور عدم، قدرت و عقل و هدایت می‌گیریم.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۸۴۲

سوی لطفِ بی‌وفایان خود مرو

که آن پُلِ ویران بُود، نیکو شنو

مولانا می‌فرماید: حرفم را بشنو و به‌سوی بی‌وفایان، من ذهنی خودت و من‌های ذهنی اطرافیان نرو، من ذهنی اگر به‌ظاهر لطف و راحتی را نشان می‌دهد، ولی پلی سست و شکننده است که اگر از روی این پل رد شویم سقوط می‌کنیم و به جهنم می‌افتیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷

بی‌مرادی شد قلاووزِ بهشت

حُفَّتِ الْجَنَّةُ شِنُو اِی خُوشِ سُرْشَت

مرادهای من ذهنی پول‌دار شدن، به کمال رسیدن، ازدواج خوب و فرزندان موفق و داشتن امکانات و رفاه زندگیست، گاهی نمی‌شود. و ما به آرزوهای من‌ذهنی نمی‌رسیم، زیرا جَفَّ الْقَلَمُ خُدا در پرهیز از همانیدگی‌ها و فضاگشایی، سرشت ما را خوش می‌نویسد و بهشت در سختی‌ها پنهان شده‌است و این بی‌مرادی‌ها بهترین قلاووز ماست، کافی است با چشم عدم ببینیم. حدیث: بهشت در چیزهای ناخوشایند پوشیده شده‌است و دوزخ در شهوات. اگر در راه رسیدن به حقیقت، پیر و بزرگی مثل مولانا را انتخاب کردیم، باید در این راه نازک دل و سست نباشیم و درد هوشیارانه بکشیم تا گلِ همانیدگی‌ها را از آب هوشیاری بیرون بکشیم و ببینیم قلاووز ما چه می‌گوید؟

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۷۹

چون گزیدی پیر، نازک دل مباش

سست و ریزیده چو آب و گل مباش

زیرا زندگی هر لحظه ما را امتحان می کند تا ببیند ما چقدر تسلیم می شویم و به خدا توکل می کنیم؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۶۸۲

صد هزاران امتحان است ای پدر

هر که گوید من شدم سرهنگ در

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۶۹۷

خویشتن را عاشق حق ساختی

عشق با دیو سیاهی باختی

صد هزاران بار امتحان می شویم، با من ذهنی ادعای بزرگی و عاشقی می کنیم و با من ذهنی شیطان هم عشق ورزی می کنیم. دیو سیاه انرژی های من های ذهنی است که بر اثر قرین روی ما اثر می گذارد. من های ذهنی طرب و شادی ندارند و با ستیزه و مخالفت مردم را به جنگ، حرص، خشم ترغیب می کنند. اگر قلاوز ما شیطان باشد، راه را گم می کنیم و همواره در تخریب و جنگ و ستیزه هستیم.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۱۹۷

به میان بیست مُطرب چو یکی زند مخالف

همه گم کنند ره را، چو ستیزه شد قلاوُز

دید من ذهنی غلط است و با رفتارهای تقلیدی، کورکورانه به دنبال انسان‌هایی می‌رود که با پولشان، جنسیتشان همانیده هستند و به ظاهر ریش و مویی شانه می‌کنند و از سابقه و سواد پوشالی خود دم می‌زنند تا مرید و شاگردانی جمع کنند و به آن‌ها بگویند: راهنما، پیشوا، استاد، قلاوُز. فریب بُزهای من ذهنی را نخوریم و گرنه قصاب زندگی خون ما را می‌ریزد.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۴۵

گر به ریش و خایه مردستی کسی

هر بُزی را ریش و مو باشد بسی

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۴۶

پیشوای بد بُود آن بُز، شتاب

می‌برد اصحاب را پیش قصاب

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۴۷

ریش شانه کرده که من سابقم

سابقی، لیکن به سوی مرگ و غم



انسان‌هایی که ظاهرشان را آراسته می‌کنند و ادعای رهبری دارند، چون خودشان همانیدگی دارند، پیشوایان و رهبران دردها و بدبختی‌ها هستند. پس باید قلاوز ما با چراغ و راهنمایی بزرگانمان باشد که سابقه نورافزایی و عشق و خرد را دارند، روش من‌ذهنی روش ما و منی و نگرانی و درد است. روش مخرب من‌ذهنی را ترک کنیم و مثل گلی در گلستان عاشقان خدا متعهد و باوفا به بزرگانمان و خردشان باشیم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۴۸

هین روش بگزین و ترک ریش کن

ترک این ما و من و تشویش کن

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۴۹

تا شوی چون بوی گل با عاشقان

پیشوا و رهنمای گلستان

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۵۰

کیست بوی گل؟ دم عقل و خرد

خوش قلاووز ره ملک ابد

و در آخر، مولانا هشدار می‌دهد:



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۶

هر طرف غولی همی خواند تو را

کای برادر راه خواهی؟ هین بیا

پس مراقب و بیدار باشیم تا هر لحظه فضاگشایی کنیم و گول من ذهنی خود را نخوریم، که بزرگ‌ترین دشمن درون خودمان است. همراه بزرگی چون مولانا باشیم تا راه دقیق را به ما نشان دهد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۷

رَه نمایم هم‌رهت باشم رفیق

من قلاووزم در این راهِ دقیق

با سپاس از برنامه گنج حضور و همیاران گرامی 🙏

دیبا از کرج

به نام خدا

سلام آقای شهبازی، سلام دوستان گنج حضوری

خلاصهٔ غزل ۴۴۶ از برنامهٔ ۹۱۶

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۴۴۶

گر چپ و راست طعنه و تشنیه بیهدهست

از عشق برنگردد آن کس که دلشدهست

کسی که به زندگی زنده شده باشد و لحظه به لحظه، فضاگشایی را تجربه کند، اگر از همه طرف مورد انتقاد و بدگویی و غیبت بیهودهٔ من‌های ذهنی قرار بگیرد، دیگر در او اثر ندارد و مطمئناً در برابر طعنهٔ مردم واکنش نشان نمی‌دهد، بلکه فقط فضا را در برابر این انتقادهای و بدگویی‌ها باز می‌کند.

زیرا می‌داند که این طعنهٔ من‌های ذهنی به نفع اوست تا فضاگشایی را بیشتر تجربه کند.

زیرا می‌داند که اگر مردم از او ایراد بگیرند، باید این عیب و ایراد را در خودش جستجو کند تا با شناسایی، از این عیب‌ها آزاد شود.

زیرا می‌داند که این طعنهٔ مردم دارد به او یادآوری می‌کند که نباید از مرکز عدم خارج شود، بلکه باید بیشتر روی خود تمرکز کند.

از خود پرسیم:



آیا ما با بدگویی من‌های ذهنی‌ای که در اطرافمان هستند، مرتب از فضای حضور خارج می‌شویم یا در ما تأثیری ندارد و فقط روی خود تمرکز داریم و فضاگشایی می‌کنیم؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

مه نور می‌فشاند و سگ بانگ می‌کند

مه را چه جرم؟ خاصیتِ سگ چنین بده‌ست

همان‌طور که ماه نور خودش را در آسمان می‌پراکند، ما هم با فضاگشایی می‌توانیم نور عشق و خرد را در جهان پخش کنیم، اما من‌های ذهنی مثل سگ شروع می‌کنند به تمسخر و عیب‌جویی از ما. اما ما عاشقانی هستیم که هیچ گناهی نداریم؛ زیرا خاصیتِ مردمی که من‌ذهنی دارند، این است که ایراد بگیرند، زیرا این من‌های ذهنی فضاگشایی را دوست ندارند، اما ما نباید بترسیم و نباید نگران باشیم. فقط باید در برابر کارافزایی این من‌های ذهنی نورافزایی کنیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

کوه است نیست که، که به بادی ز جا رود

آن گله پشه‌ست که بادیش ره زده‌ست

عاشق زنده شده به خدا مثل کوه بنیانش محکم است و با هر باد من‌ذهنی، از جایش تکان نمی‌خورد؛ یعنی اگر کسی از او عیب گرفت، چون ریشه‌دار شده‌است، با بدگویی من‌های ذهنی تغییر نمی‌کند، بلکه فقط فضاگشایی می‌کند؛ زیرا می‌داند که من‌های ذهنی، دیگر نمی‌توانند روی او اثر مخرب بگذارند. این عاشق می‌داند که گله من‌های ذهنی، با باد مقام، باد پول و... حرکت می‌کند و او از آن‌ها تقلید نمی‌کند.

از خود سؤال کنیم:

آیا ما از گله من‌های ذهنی تقلید می‌کنیم؟

آیا این من‌های ذهنی می‌توانند روی ما تأثیر بگذارند؟

آیا با بدگویی مردم، از جا کنده می‌شویم و واکنش نشان می‌دهیم؟ یا ریشه‌دار و مثل کوه محکم شده‌ایم؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

گر قاعده‌ست این که ملامت بود ز عشق

کری گوش عشق از آن، نیز قاعده‌ست

یک قانون وجود دارد و آن این است: عاشقی که به سوی زنده شدن به زندگی حرکت می‌کند، مورد ملامت دیگران قرار می‌گیرد. اما یک قانون دیگر هم وجود دارد و می‌گوید: انسانی که به خداوند زنده شده است، از ملامت هیچ ملامت کننده‌ای نمی‌ترسد؛ زیرا گوش‌های این عاشق زنده شده به خداوند، نسبت به ملامت من‌های ذهنی، کر شده است و نمی‌شنود، بنابراین واکنش نشان نمی‌دهد. فقط صبر می‌کند و شکر می‌کند که با فضاگشایی در برابر رفتار مردمی که من‌ذهنی دارند، دارد به خدا زنده‌تر می‌شود.

از خود پرسیم:

آیا گوش ما، در برابر صداهای مردمی که ما را مورد ملامت قرار می‌دهند کر است یا واکنش نشان می‌دهیم؟



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

ویرانیِ دو کون درین ره عمارت است

ترکِ همه فواید در عشق فایده‌ست

منِ ذهنی دو جهان را به ما نشان می‌دهد، یکی جهان فرم و یکی جهانی که ما می‌میریم و به آن جا می‌رویم. هر دو توهم است. ما باید این دو جهانِ توهمی را خراب کنیم و با فضاگشایی، عمارتِ حضور را در درون بسازیم. اگر عاشقِ واقعی باشیم، هر فایده‌ای که منِ ذهنی نشان می‌دهد را رها می‌کنیم؛ مثل تأیید و توجه مردم، حس قدرشناسی، چسبیدن به همسر، فرزندان، زیرا عاشقِ زنده شده به خدا، فقط از فضایِ گشوده شده، از همه چیزها و امکاناتِ این جهانی استفاده می‌کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

عیسی ز چرخِ چارم می‌گوید: الصلا

دست و دهان بشوی که هنگامِ مایده‌ست

چرخِ چارم؛ یعنی بی‌زمانی و بی‌مکانی. و زندگی این لحظه، همه ما انسان‌ها را به فضایِ گشوده شده و عدم دعوت می‌کند. ما باید دست و دهانِ منِ ذهنی؛ یعنی هرچیزِ اَفلِ این جهانی را که در مرکزمان است با فضاگشایی پاک کنیم؛ زیرا زمان آن رسیده است که به زندگی زنده شویم تا بتوانیم از مائده و غذایِ این لحظه که از فضایِ عدم می‌آید، بهره‌مند شویم.

ما باید اعلام کنیم:



خدایا، من دیگر از این غذاها و مائده‌های این جهانی مثل خوردنِ خشم، حسادت، تأیید و توجه خواستن از مردم، حس امنیت خواستن از همسر و فرزند خسته شده‌ام.

خدایا، من می‌خواهم به تو زنده شوم و دیگر از ملامت و ایراد من‌های ذهنی هراسی ندارم.

خدایا، من اشتباه کردم و عذرخواهی می‌کنم و با صبر و شکر و پرهیز، منتظر می‌مانم تا از مائده و غذای نور حضور، که این لحظه با فضاگشایی میسر می‌شود بخورم؛ زیرا تنها چیزی که برایم مهم است، این است که به تو زنده شوم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

رو محو یار شو، به خرابات نیستی

هر جا دو مست باشد، ناچار عربده‌ست

ای کسی که داری روی خودت کار می‌کنی، این لحظه با فضاگشایی، در فضای گشوده شده و نیستی محو خدا شو؛ تو نباید توجه کنی به عربده من‌ذهنی خودت و دیگران که براساس من‌ذهنی است، بلکه هشیارانه، با فضاگشایی و تمرکز بر خود، من‌ذهنی‌ات را صفر کن؛ زیرا وقتی فضا را باز کنی، در این فضای گشوده شده، هم ما مست هستیم و هم خداوند و وقتی با خداوند یکی شویم، در اثر این وحدت و یکی شدن، عربده عشق، به صورت شادی بی‌سبب در همه کائنات بیان می‌شود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

در بارگاه دیو در آیی که داد، داد

داد از خدای خواه که اینجا همه دده‌ست



ما نباید در بارگاهی که همه من ذهنی دارند، فریاد بزنیم و عدالت بخواهیم، بلکه باید با فضاگشایی، داد و عدالت را از زندگی و خداوند بخواهیم؛ زیرا در فضای بسته شده، همه درنده‌خو و پر از درد هستند و به هم آسیب می‌زنند.

از خود پرسیم:

آیا ما مانند حیوان وحشی شده‌ایم که نه به خود رحم می‌کنیم و نه به دیگران؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

گفتست مصطفی که ز زن مشورت مگیر

این نفس ما زن است اگر چه که زاهده‌ست

حضرت رسول یعنی زندگی می‌گوید: از کسی که من ذهنی دارد مشورت نخواه، بلکه با فضاگشایی، به زندگی زنده شو و از خداوند مشورت بخواه؛ زیرا اگر فضا را ببندی، چاره‌ای نداری، جز این که با من‌های ذهنی مشورت کنی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

چندان بنوش می که بمانی ز گفت و گو

آخر نه عاشقی و نه این عشق میکده‌ست؟

آن قدر فضا را باز کن که از این فضای گشوده شده می‌زندگی بیاید تا ذهنت را خاموش کند. مگر این طور نیست که تو عاشقی و به خداوند زنده شده‌ای و این فضای گشوده شده مثل میخانه است که تو را لحظه به لحظه مست می‌کند؟

ارادتمند شما

فریبا الهی مهر



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین.

موضوعی مرتبط با تسلیم

تسلیم و پذیرش اتفاق لحظه و شکر و صبر از واژه‌های کلیدی برنامه‌های گنج حضور می‌باشند، و در شکل‌های حقیقت وجودی انسان گنجانده شده‌است و همواره تکرار می‌گردد. تسلیم واژه‌ای است که همیشه با پذیرش اتفاق لحظه همراه می‌باشد و این ادبیات فقط مختص برنامه انسان‌ساز گنج حضور و ابداع کننده آن هم آقای شهبازی نازنین است.

تسلیم و پذیرش اتفاق لحظه بی‌عملی نیست و چیزی نیست که بتوان آن را با چشم سر دید. تسلیم و پذیرش اتفاق لحظه آهسته آهسته با مرکز عدم در درونمان جا باز می‌کند و با چشم نظر و هوشیاری حضور می‌توان آن را از طریق ریختن خرد الهی در فکر و عملمان مشاهده کرد که نیروی زندگی قدمش را از لامکان در درونمان ساکن می‌گرداند، که بسته‌های انرژی را در چهار بُعدمان به وضوح دریافت می‌نماییم.

تسلیم و پذیرش اتفاق لحظه فعالانه و هوشیارانه و متعهدانه، کار کردن روی مرکز عدم و خالی کردن آن از همانندگی‌هاست. تسلیم و پذیرش اتفاق لحظه فعالانه و هوشیارانه و متعهدانه، تمرکز کردن روی درون، و تمرکز روی لحظه حال است. تسلیم و پذیرش اتفاق لحظه فعالانه و هوشیارانه و متعهدانه، خاموش کردن ذهن و انصتوا و اتقوا و پرهیز را رعایت کردن است.

تسلیم و پذیرش اتفاق لحظه فعالانه و هوشیارانه و متعهدانه، مسئولیت‌پذیر بودن است. تسلیم و پذیرش اتفاق لحظه فعالانه و هوشیارانه و متعهدانه، شناسایی کردن دردها و رنجش‌ها و کینه‌ها و هیجانات منفی درون است. تسلیم و پذیرش اتفاق لحظه فعالانه و هوشیارانه و متعهدانه، کشیدن دردهای هوشیارانه است.

تسلیم و پذیرش اتفاق لحظه فعالانه و هوشیارانه و متعهدانه، فضاگشایی کردن است. تسلیم و پذیرش اتفاق لحظه فعالانه و هوشیارانه و متعهدانه، صبر داشتن و شکر گزار و شاکر بودن در برابر رویدادها و چالش‌هایی که زندگی فراخور



همانیدگی‌هایمان به وجود می‌آورد، که همراه با شکر و رضا در این مسیر و جهت قدم برداریم. حال یادآوری و تکرار چند بیت در زمینه تسلیم خالی از لطف نیست.

به نام خداوند عشق

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۰۷۳

قفل زفتست و گشاینده خدا

دست در تسلیم زن واندر رضا

قفل همانیدگی‌ها که در من‌ذهنی خود را اسیر آن‌ها ساخته‌ایم و این چیز حادث و جدید را به وجود آورده‌ایم، کلیدش در دستان نیرومند خداوند است و رمز گشایش آن تسلیم و رضایتمندی از رویدادها و شاکر بودن در برابر آن‌ها می‌باشد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۷۷

جز که تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟

در کف شیرِ نرِ خون‌خواره‌ای؟

در برابر شیر نر خون‌خواره که همان نظام کائنات عالم هستی و قانون قضا و قدر الهی که فرمان بشو و می‌شود است، که خداوند و زندگی می‌خواهد که ما در برابر حکم کُن و فکان او سر تعظیم فرود آوریم، هیچ چاره‌ای جز فضاگشایی و رضایتمندی نداریم.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۳

شرط، تسلیم است، نه کارِ دراز

سود نبود در ضلالتِ ترک‌تاز

شرط کار کردن روی خود و تمرکز داشتن فقط تسلیم و پذیرش اتفاق لحظه است، و کارهای سخت و بی‌بهره من‌ذهنی سود و فایده‌ای ندارد و فقط ما را از مسیر می‌ترساند و از هدف و رسالتمان که همان فضاگشایی و مرکز عدم است دور می‌سازد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۷۷

لیک مقصودِ ازل، تسلیمِ توست

ای مسلمانان بایدت تسلیمِ جُست

هدف از آفرینش ما انسان‌ها از همان ابتدای عهد الست تسلیم و پذیرش و بله‌گویان بودن به اتفاقات لحظه بوده‌است. چراکه ما در آغاز خلقت به رسالت عظیم خود لبیک گفته‌ایم و اشرف مخلوقات بودن خود را پذیرفته‌ایم، و برای مسلمان شدن واقعی که تسلیم امر کن فکان الهی باشیم همواره باید در برابر اجرای حکمش سر تعظیم فرود بیاوریم و فضای درون را باز کنیم و به اتفاقات لحظه بله بگوییم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲۳

هزار ابرِ عنایت بر آسمانِ رضاست

اگر ببارم از آن ابر بر سرت ببارم



هزاران ابر عنایت و توجه ایزدی همواره بدرقه راه فضاگشایی ما می‌باشد و منتظر خدمت‌رسانی. آن‌هم در صورتی که فعالانه و هوشیارانه و متعهدانه مرکزمان را عدم کنیم و تسلیمش باشیم و رضایت داشته باشیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۶۰

خُتک آنکس که چو ما شد، همه تسلیم و رضا شد

گرو عشق و جنون شد، گهر بحر صفا شد

خوشا به سعادت کسانی که تسلیم فرمان الهی می‌شوند و راضی به رضای حق و در راه زنده شدن به عشق الهی همانیدگی‌های خود را می‌دهند و درونشان را گرو مرکز عدم می‌کنند و از جواهرات و برکات عشق الهی خود را بهره‌مند می‌سازند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۰۵

نفخت فیه من روحی رسیده‌ست

غم بیش و غم کم را رها کن

اکنون زمان زنده شدن به خدایت درون است و در درونمان دم ایزدی جاری‌ست.

چرا باید در کم و زیاد شدن همانیدگی‌ها و غم و اندوه از دست دادن آن‌ها دست و پا بزنیم؟ و از آن‌ها شیره و زندگی بکشیم؟ پس باید بپذیریم و جاری شویم و این دم زنده‌کننده‌اش را که زندگی زنده و زندگی در این لحظه است را زندگی کنیم، تا خرد بی‌منتهای کائنات را در بر بگیریم.

و در پایان: وقتی که خرد بی‌منتهای کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

ای ز غم مُرده که دست از نان تهی است

چون غفورست و رحیم، این ترس چیست؟

پر انرژی و سالم بمانید.

خیلی ممنون ، خدانگهدار شما.

زهرا سلامتی از زاهدان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com